



موانع معرفت

کلیدواژه: ظلم، کفر، اسراف و فسق، قرآن، حدیث.

پرسش: خاستگاه موانع معرفت چیست؟

فهرست مندرجات

- ۱ - هوس
- ۱.۱ - بت هوس در بت‌کده دل
- ۱.۲ - تلازم موانع شناخت
- ۱.۲.۱ - عدم رعایت جایگاه واقعی
- امور
- ۱.۳ - مادر رذائل
- ۲ - خلاصه
- ۳ - پانویس
- ۴ - منبع

هوس

از دیدگاه قرآن کریم، هوس، مبدأ خاستگاه همه موانع شناخت است. از این ریشه، شاخه‌های مختلفی می‌روید: ظلم یکی از این شاخه‌ها و کفر شاخه دیگر است. **اسراف و فسق** نیز شاخه‌های هوس‌اند. هوس طوفانی است که وزش آن، غبارهایی تولید می‌کند به رنگ **ظلم**، کفر، اسراف و فسق؛ و با نشستن این غبارها بر آینه **فکر و ذهن**، این آینه زنگار می‌گیرد و انسان از شناخت حقایق عقلی و قلبی محروم می‌گردد. ریشه موانع شناخت‌های عقلی و قلبی در آیه‌ای از قرآن کریم چنین مطرح شده است: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً...» [۱] آیا دیده‌ای آن کس را که **هوس** خود را خدای خود گرفته و خداوند، او را با این که می‌داند، گمراه کرده، برگوش و دلش مهر نهاده و بر دیده‌اش پرده‌ای افکنده است. قرآن کریم در این آیه عمیق و زیبا می‌خواهد چه بگوید؟ و ما از این آیه کریمه چگونه استفاده می‌کنیم که هوس ریشه موانع شناخت است؟ در بحث‌های گذشته توضیح داده شد که قرآن می‌فرماید: «وَ يَضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ» [۲] (خداوند ستم‌گران را گمراه می‌کند)؛ «يَضِلُّ اللَّهُ الْكُفْرِينَ» [۳] (خداوند کفار را گمراه می‌کند)؛ «يَضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ» [۴] (خداوند کسانی را که اسرافکار هستند گمراه می‌کند)؛ «وَ مَا يَضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» [۵] (اضلال خداوند ویژه افراد فاسق است). همچنین در بحث‌های گذشته مشخص شد که ظلم و کفر و اسراف و فسق، مانع شناخت هستند، و خداوند کسانی را که اهل ظلم و کفر و اسراف و فسق باشند، نه تنها هدایت نمی‌کند، بلکه گمراه می‌سازد. ولی در آیه بیست و سوم **سوره جاثیه**، قرآن می‌گوید خداوند کسی را که هوس خود را خدای خویش گرفته، عامل حرکت و موضع‌گیری‌های فردی و اجتماعی‌اش هوس اوست، چنین فردی را خداوند گمراه می‌کند. آنجا می‌گفت ظلم موجب گمراهی است، این‌جا می‌گوید هوس. آنجا می‌گفت کفر و این‌جا می‌گوید هوس. آنجا می‌گفت اسراف و فسق، این‌جا می‌گوید هوس. از مقایسه آیات مذکور نتیجه می‌گیریم که هم ظلم و کفر و اسراف و فسق، **حجاب عقل** و مانع شناخت‌اند و هم هوس؛ چیزی که هست، هوس ریشه سایر موانع است. هوس، گاهی در قالب **ظلم** جلوه می‌کند، گاه در قالب کفر، و گاه در قالب اسراف و فسق. هوس است که انسان را به تجاوز، به پنهان کردن حقیقت، به زیاده روی و به انحراف از راه حق وادار می‌کند. ریشه همه موانع شناخت، هوس است و اگر انسان بخواهد موانع شناخت‌های عقلی و قلبی را که اساس انحطاط و آلودگی‌های اوست، به طور قطعی و بنیادین علاج کند، باید ریشه هوس را از عمق وجود خود ببرد و جلو هوا و هوس خود را بگیرد. از این رو قرآن کریم تصریح می‌کند که: «فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ • وَ ءَاتَىٰ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا • فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ • وَ ءَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَىٰ النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ • فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» [۶] یعنی **اهل دوزخ** کسانی هستند که طغیان می‌کنند و زندگی و لذت دنیا را انتخاب می‌کنند و در مقام تعارض **دنیا و آخرت**، دنیا را ترجیح می‌دهند. اما **اهل بهشت** کسانی هستند که از مقام پروردگار خود بیم دارند و نفس خود را از **هوسرانی** باز می‌دارند. اگر ریشه هوس قطع نشود و هوس، خدای انسان شود، انسان اهل دوزخ و اگر قطع شود، اهل بهشت است.

← بت هوس در بت‌کده دل

هوس چگونه بت انسان می‌شود و قلب انسان که باید **عرش رحمان** باشد، بت‌کده هوس می‌گردد، و به تعبیر قرآن، هوس خدای انسان می‌شود؟ در آغاز هوسرانی و در گام‌های نخست پیروی از نفس، غبارها و زنگارهای آینه عقل‌اندک است. عقل می‌گوید مکن، هوس می‌گوید بکن؛ عقل می‌گوید مرو، هوس می‌گوید برو. هوسران، فریاد عقل را می‌شنود، ولی از آن اطاعت نمی‌کند و به حرکت خود در مسیر هوس ادامه می‌دهد. یک بار اطاعت از هوس، دوبار، ده بار و... به تدریج زنگارهای هوس، آینه عقل را چنان تیره می‌کند که واقع‌نمایی از آن سلب می‌گردد و آن قدر دوده‌های هوس اطراف چراغ عقل را می‌گیرد که به کلی بی‌فروغ می‌شود و کمترین روشنایی از آن ساطع نمی‌گردد. این‌جاست که زمام اختیار انسان به دست هوس می‌افتد، هوس به جای عقل می‌نشیند و بت و خدای انسان می‌شود. هوسران، دیگر فریاد عقل را نمی‌شنود و هر چه هوس بگوید، اطاعت می‌کند. «وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ» وقتی هوس زمام اختیار انسان را از کف عقل گرفت، انسان از راهی که عقل او را بدان دعوت می‌کرد، منحرف می‌شود و گمراه می‌گردد، ولی او گمراهی است که راه را می‌داند! «وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ» وقتی که هوس به صورت **بت** در آمد، گوش سخن حق را نمی‌شنود و دل حقایق عقلی را درک نمی‌کند و فریادهای عقل به گوش دل نمی‌رسد، گویا در گوش دل بسته شده، و مهر و موم گردیده است. «وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً» (الغشاوة مایعظی به النسیء: عشاوة عبارت از چیزی است که با آن چیز دیگری پوشیده می‌شود) [۷] وقتی آینه ذهن را غبار

هوس فرا گرفت، دیده عقل از دیدار حقایق عقلی محروم می‌شود. «غشاوه» همان غبار هوس و زنگار اعمال ناشایسته است. این دیده که با غشاوه هوس نابینا می‌گردد، دیده عقل است. وقتی غشاوه هوس جلو دیده عقل قرار بگیرد، چشم ظاهر که همان چشم حس و دیده حیوانی انسان است می‌بیند، ولی چشم باطن که دیده عقل و چشم بصیرت آدمی است کور می‌گردد، و این‌جاست که انسان راه رشد و تکامل خود را نمی‌یابد و در نتیجه گمراه می‌شود. «فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» [۸] چنین انسان کوردلی، وقتی براساس سنت قطعی آفرینش از مدار هدایت الهی خارج شد و در مدار گمراهی الهی قرار گرفت، یعنی خداوند او را به سبب کارهایی که انجام داده است گمراه کرد، راهی برای شناخت حقایق ندارد و هیچ کس قادر به هدایت و راهنمایی او نیست. هیچ پیامبری نمی‌تواند **هوابرست** را **خداپرست** کند.

← تلازم موانع شناخت

اشتراک موانع شناخت در ریشه و اساس، ملازمت شدیدی میان آنها برقرار کرده است، به گونه‌ای که تفکیک آنها در مصداق از یکدیگر امکان‌پذیر نیست، هر چند از نظر مفهوم با یکدیگر متفاوت‌اند. به عبارت دیگر، ظلم، کفر، اسراف و فسق، رنگ‌های مختلف یک عبارند و هر یک از این اوصاف نشان دهنده یک بعد از ابعاد روحی کسی است که هوس بر او چیره شده است و در نتیجه از شناخت حقیقت محروم و از **صراط مستقیم** هدایت منحرف گردیده است. چنان نیست که کسی ظالم باشد، ولی کافر و فسق و مسرف نباشد؛ زیرا این اوصاف با یکدیگر تلازم دارند. اگر کسی ظالم بود، حتماً کافر هم هست، مسرف هم هست، فسق هم هست. همچنین اگر کسی منصف به کفر یا اسراف و یا فسق باشد، سایر اوصاف نیز به او صدق می‌کند. همان‌طور که قبلاً توضیح داده شد، ظلم عبارت از رعایت نکردن جایگاه واقعی امور است، در برابر عدل که رعایت کردن جایگاه واقعی امور است. عدم رعایت جایگاه واقعی امور، ملازم با کفر است که پنهان کردن حقیقت از روی تعصب و لجاجت است، و بالعکس. بنا بر این، ظالم نمی‌تواند کافر نباشد، ظلم، ظالم را به کفر و می‌دارد. ظالم نمی‌تواند به حق اعتراف کند و حقیقت را آشکار سازد. کافر نیز نمی‌تواند ظالم نباشد؛ کافر را به ظلم وادار می‌کند. کسی که به حق اعتراف نمی‌کند، ظالم و متعدی و متجاوز است و جایگاه واقعی امور را رعایت نکرده است. «وَ الْكٰفِرُوْنَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ» [۹] کافران همان ستمگران‌اند»

← عدم رعایت جایگاه واقعی امور

همچنین رعایت نکردن جایگاه واقعی امور، ملازم با اسراف است؛ زیرا اسراف، چنان‌که قبلاً توضیح داده شد، تجاوز از مرز اعتدال است. کسی که جایگاه واقعی امور را رعایت نمی‌کند، از مرز اعتدال تجاوز کرده است. بنابراین، ظالم مسرف نیز هست. ظالم نمی‌تواند اسراف‌کار نباشد؛ **ظلم**، ظالم را به اسراف و می‌دارد. ظالم نمی‌تواند در مرز اعتدال بماند و از حد و حق خود تجاوز نکند. مسرف نیز نمی‌تواند ظالم نباشد؛ اسراف، مسرف را به ظلم و تعدی به حقوق دیگران وادار می‌کند.

رعایت نکردن جایگاه واقعی امور، ملازم با فسق نیز هست؛ زیرا فسق، همان‌طور که توضیح داده شد، خارج شدن از راهی است که عقل آن را صحیح و درست می‌داند. کسی که جایگاه واقعی امور را رعایت نمی‌کند، به‌طور طبیعی، از راهی که عقل آن را درست می‌داند خارج می‌شود. بنابراین، ظالم فسق نیز هست. ظالم نمی‌تواند فسق نباشد؛ ظلم ظالم را به فسق وادار می‌کند. فسق نیز نمی‌تواند ظالم نباشد؛ خارج شدن و انحراف از مسیر حق، انسان را به ظلم و تعدی وادار می‌کند.

و بالاخره همه اموری که به‌عنوان موانع شناخت از دیدگاه قرآن کریم مطرح شد، به‌همین ترتیب با یکدیگر تلازم دارند و هر یک بُعدی از ابعاد شخصیت آلوده و منحط و محجوب کسی است که هوس بر او چیره گردیده، آینه عقل و قلبش زنگار گرفته است. چنین کسی، از آن‌جهت که هوس، او را به ستم وادار می‌کند ظالم است، و از آن‌رو که به پنهان کردن حقیقت وادارش می‌سازد کافر است، و به سبب این که از مرز اعتدال خارجش می‌کند مسرف است، و چون از راه تکامل منحرفش می‌نماید فسق است. همه این اوصاف، بیانگر باطن آلوده فردی است که به یک اعتبار به او ظالم گفته می‌شود و به اعتبار دیگر کافر، و به اعتباری مسرف و یا فسق.

لذا قرآن کریم در مورد کسی که براساس موازین الهی **فصاوت** و **حکومت** نمی‌کند، سه صفت از این صفات را به‌کار برده است:

یک بار می‌فرماید:

«وَ مِنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكٰفِرُونَ» [۱۰] آنان که براساس موازین الهی حکم نمی‌کنند کافرنند.»

بار دیگر می‌فرماید:

«وَ مِنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظّٰلِمُونَ» [۱۱] آنان که براساس موازین الهی حکم نمی‌کنند ظالم‌اند.»

و بار سوم می‌فرماید:

«وَ مِنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ» [۱۲] آنان که براساس موازین الهی حکم نمی‌کنند فسق‌اند.»

آیات فوق حاکی از آن‌اند که این عناوین، از نظر مصداق، با یکدیگر پیوسته و همراه‌اند، هر چند که از نظر مفهوم، تفاوت‌هایی منطقی دارند.

← مادر رذائل

نکته قابل توجه در مورد مفاهیم اموری که به‌عنوان موانع شناخت مطرح شد، این است که مفهوم ظلم از سایر مفاهیم گسترده‌تر است، زیرا همان‌طور که قبلاً توضیح داده شد، ظلم عبارت از رعایت نکردن جایگاه واقعی امور است. هر چیز اگر در جای واقعی خود قرار گرفت **عدل** و اگر قرار نگرفت ظلم است. حق کارگر، اگر در جیب کارگر قرار گرفت عدل است، و اگر به جیب کارفرما رفت می‌شود ظلم. دست آدمی اگر برای دست‌گیری از مظلوم و یا جلوگیری از ظالم به‌کار گرفته شد عدل است، و اگر به گوش مظلوم نواخته شد، می‌شود ظلم.

با عنایت به گستردگی مفهوم ظلم، به عمق سخن **امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)** پی می‌بریم که می‌فرماید:

«الظُّلْمُ أُمُّ الرَّذَائِلِ» [۱۳] ظلم مادر همه رذائل است.»

آری ظلم، به مفهوم گسترده آن، اعم از ظلم عقیدتی و عملی و فردی و اجتماعی، مادر همه رذائل است.

اگر این ریشه قطع شود و اگر انسان بتواند جایگاه واقعی امور را در عقیده و عمل و در مورد خود و دیگران رعایت کند، همه رذائل را در خود علاج کرده و خویشتن را با خصال یک انسان کامل آراسته است.

خلاصه

آیه بیست و سوم **سوره جاثیه** بر این دلالت دارد که هوس، وقتی برای انسان به صورت **بت** درآید، حجاب عقل و مانع شناخت‌های عقلی و قلبی است. مقایسه آیه‌ای که دلالت دارند بر این که ظلم و کفر و اسراف و فسق، موانع شناخت هستند با آیه بیست و سوم سوره جاثیه که می‌گوید بت هوس مانع شناخت‌های عقلی و قلبی است، ما را به این نتیجه می‌رساند که هوس، ریشه موانع شناخت، و ظلم و کفر و اسراف و فسق، فروع و شاخه‌های این ریشه‌اند.

هوس، طوفانی است که با وزش خود، غبارهایی به رنگ ظلم و کفر و اسراف و فسق، تولید می‌کند و این غبارها مانع شناخت‌های عقلی و قلبی می‌شود. هنگامی که هوس به‌جای عقل بنشیند و هوسران، فریاد عقل را به کلی نشنود، هوس بت انسان می‌شود و قلب انسان که می‌توانست **عرش رحمان** باشد، بت‌کده هوس و لانه **شیطان** می‌گردد.

با پرستش بت‌هوس، انسان از مدار هدایت الهی خارج شده، در مدار ضلالت قرار می‌گیرد و به‌طور طبیعی گمراه می‌شود و هیچ پیامبری نمی‌تواند چنین **بت پرستی** را **خداپرست** کند.

موانع شناخت، یعنی ظلم و کفر و اسراف و فسق، در مصداق قابل تفکیک نیستند، گرچه از نظر مفهوم با هم متفاوت‌اند.








اموری که به‌عنوان موانع شناخت از دیدگاه قرآن مطرح شد، هر یک، بعدی از ابعاد شخصیت آلوده کسی است که هوس بر او چیره شده است.

کسی که هوس بر او چیره شده، به اعتبار این که هوس، او را به ظلم وادار کرده ظالم است، و به لحاظ این که به پنهان کردن حقیقت واداشته کافر است، و از آن‌رو که از مرز اعتدال خارج کرده مسرف است، و به جهت این که از راه تکامل منحرف کرده فسق است.

ظلم به مفهوم گسترده آن، اعم از ظلم عقیدتی و عملی و فردی و اجتماعی، مادر همه رذائل است، و اگر انسان این ریشه را قطع کند، همه رذائل را علاج کرده است.

پانویس

- ↑ جاثیه/سوره ۴۵، آیه ۲۳.
- ↑ ابراهیم/سوره ۱۴، آیه ۲۷.
- ↑ عاف/سوره ۴۰، آیه ۷۴.
- ↑ عاف/سوره ۴۰، آیه ۲۴.
- ↑ بقره/سوره ۲، آیه ۲۶.

- ۶. ↑ نازعات/سوره ۷۹، آیه ۳۷-۴۱. 
- ۷. ↑ راعب اصفهانی، حسنین بن مجد، مفردات الفاظ القرآن، ص ۲۶۱. 
- ۸. ↑ جائیه/سوره ۴۵، آیه ۲۳. 
- ۹. ↑ بقره/سوره ۲، آیه ۲۵۴. 
- ۱۰. ↑ مائده/سوره ۵، آیه ۴۴. 
- ۱۱. ↑ مائده/سوره ۵، آیه ۴۵. 
- ۱۲. ↑ مائده/سوره ۵، آیه ۴۷. 
- ۱۳. ↑ آمدی، عبدالواحد بن مجد، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۸۵۴، ح ۸۵۴. 

منبع

حدیث‌نت، برگرفته از مقاله «موانع معرفت» تاریخ بازیابی ۱۳۹۶/۴/۱۲. 